

ایران ساسانی در دیوان اعشی

دکتر آذرتاش آذرنوش

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

چکیده:

امپراطوری ساسانی، با حکومتی دیر پا و قلمروی وسیع، سلطه خود را بر بسیاری از اقوام همجوار از جمله اعراب جزیره العرب گسترده بود. بررسی ادبیات جاهلی، یکی از راههای شناخت روابط متقابل دولتهای محلی جزیره العرب و دولت ایران ساسانی است. مقاله حاضر بر اساس دیوان اعشی به حوادثی چون نبرد ذوقار، ماجراهای ایاس و هودزه از عاملان خسرو پرویز، و وصف شهر حَضر و تصرف آن توسط شاپور ساسانی می پردازد.

کلید واژه‌ها: ایران ساسانی، حکومت‌های محلی جزیره العرب، ذوقار، ایاس و هودزه، شهر حَضر.

ساسانیان، بیش از ۴۰۰ سال بر منطقه‌ای بس گسترده حکم راندند، همه اقوام گرداگرد امپراطوری خویش را به تسلیم و آرامش و حفظ حرمت ایران وا داشتند و با دیگر ابر قدرت زمان، یعنی امپراطوری روم، به جنگ‌هایی پایان ناپذیر و جان فرسا دست زدند. وضعیت اعراب جزیره العرب در قبال ساسانیان با وضعیت دیگر همسایگان البته تفاوتی نداشت: ایشان ناچار تن به اطاعت داده بودند و به کوچکترین سرکشی، به شدت - و گاه به سنگ دلی تمام - تنبیه می شدند.

اما بررسی چگونه و مقدار روابطی که اعراب با ایرانیان داشتند، و باز شکافتن تأثیری که این روابط در سیاست، اجتماع و زبان عربی داشته است، برای پژوهشهای تاریخی و اجتماعی

و زبانشناختی ما اهمیت فراوان دارد (نک: آذر نوش، کتاب راههای نفوذ فارسی...) آنچه اینک مورد عنایت ماست، جلوه‌های «ایران ساسانی»، از نظر تاریخ و افسانه و نیز زبان‌شناسی در شعر جاهلی عرب است. و برای پرداختن به این پژوهش، لا جرم دست به دامان شاعرانی باید زد که به گونه‌ای با دربار ساسانی و شهر حیره (پایتخت اعرابِ پیرو ایران) پیوند داشته‌اند. ما پیش از این، به بررسی شعر نزدیکترین شاعران عرب به دربار ساسانی پرداخته‌ایم (همو، «ایران ساسانی در اشعار...»)، و اینک به اعشی می‌پردازیم که شعرش، بیش از شعر هر شاعر دیگر؛ شامل اشارات متعدد به ایرانیان است.

بدیهی است که هنگام پژوهش در باب شعر جاهلی، پیوسته ماجرای بسیار معروف «جعلی بودن شعر جاهلی» گریبان محقق را می‌گیرد و او را از هر گونه نتیجه‌گیری مطمئن باز می‌دارد (بلاشر، ۲۶۵ به بعد). ما را نیز از این تنگناگریزی نیست و ناچاریم این مجموعه عظیم شاعرانه را همچنان که هست بپذیریم و باور کنیم که در این میان، اندکی شعر جاهلی واقعی موجود است و انبوهی شعر جعلی که در قرنهای نخست اسلام، به تقلید از جاهلیان، و با الهام گرفتن از واژگان و فضای شاعرانه دوره جاهلی ساخته شده است. گوئی برخی از گذشتگان نیز با همین اندیشه به شعر جاهلی روی آورده‌اند. مثلاً ابن قتیبه (ص ۴۴؛ قس: بغدادی، ۱/۱۷۶) می‌نویسد که اعشی نزد پادشاهان ساسانی می‌رفت و بهمین جهت کلمات فارسی در شعرش فراوان یافت می‌شود. وی سپس ۴ بیت از او نقل می‌کند که بر پنج کلمه فارسی شامل است و اتفاقاً هیچکدام در دیوان اصلی او مذکور نیست. اما این نویسنده، در شمار نخستین کسانی است که در انتساب چندین شعر به اعشی تردید کرده و آنها را جعلی پنداشته است. با اینهمه ملاحظه می‌شود که هم او، از این که شاعر سرکش صحراهای عربستان را به دربار شهریاران ساسانی بکشاند و در حضور خسرو به شعر خوانی وا دارد، بیمی به خود راه نمی‌دهد (ابن قتیبه، ۴۵)، زیرا پنداری او نیز روایات کهن را - خواه تاریخی باشد و خواه افسانه‌ای - هم آن چنان که نقل شده می‌پذیرد و در آن به عنوان میراث فرهنگ و ادب عربی می‌نگرد و گوئی باور دارد که همه این شعرها و افسانه‌ها، دیگر جای خود را در جامعه اسلامی باز کرده‌اند، در خزانه پندارها و باورها انباشته شده‌اند و سپس جزئی از ابزارهای تفاهم میان ادب‌شناسان گردیده‌اند.

ما نیز هنگام جستجوی داستانهای مربوط به ایران یا واژه‌های فارسی در این توده عظیم،

چندان به افسانه و جعل عنایت نداریم، زیرا گمان می‌کنیم که همه این ادب را مردان دو سه قرن اول اسلام، یا با صداقت و امانت داری از قول پدران خود نقل کرده‌اند، یا هنگام نقل، داستانهایی و اشعاری از خود بر ماده اصلی افزوده یا بسیاری را از آن کاسته‌اند، و یا اینکه، در فضای واژگانی و زبانشناختی سنت‌های جاهلی، انبوهی شعر و افسانه در خیال خود پرداخته‌اند و بدین سان، آینه‌ای - هر چند مه‌آلود - از آن روزگار برای نسل‌های پس از خود باقی گذاشته‌اند.

مجموعه اشعاری که در دیوان اعشی (چاپ گیر، لندن ۱۹۲۸؛ چاپ محمد حسین، قاهره ۱۹۵۰). به ایران مربوط است عبارت است از:

۱ - جنگ ذوقار:

بی‌گمان، مهمترین و مشهورترین داستانهای عربی - ایرانی دیوان اعشی، همانا نبرد ذوقار است که سخت مورد توجه نویسندگان عرب قرار گرفته بوده است. (نک: نقائض، لیدن ۱۹۱۲؛ طبری، ۱۰۱۵/۲؛ ابوالفرج، ۲۴/۵۳ - ۸۱؛ ابن عبدربه، ۱۱۱/۶ - ۱۱۷؛ ابن اثیر، ۱/۲۹۰؛ یاقوت، بلدان، ۱۰/۴ - ۱۲؛ و نیز: روتشتاین، ۱۲۰، دائرة المعارف اسلام، ذیل همین واژه؛ جواد علی، ۳/۲۹۳؛ آذرنوش، ۱۸۴ - ۱۸۶). در این دیوان، چندین قصیده با نبرد ذوقار پیوند یافته است، چندان که بدون اطلاع از روایات، فهم بخش عظیمی از این قصیده‌ها امکان پذیر نیست.

ذوقار، نقطه آبی میان کوفه و واسط است، و نبردی که میان یک دسته از سپاه ایران و مجموعه چند قبیله عربی در آنجا رخ داد، به «یوم ذی قار» شهرت دارد. در روایات، زمان این جنگ دقیقاً روشن نیست، گویند یا اندکی پس از بعثت رخ داده (طبری، ۱/۶۰۰ - ۶۰۸؛ ابن عبدربه، ۱۱۱/۶)، یا چند ماه پس از غزوة بدر (ابوالفرج، ۲۴/۷۶؛ سخن یاقوت در بلدان، ۴/۱۲ که آنرا در زمان تولد حضرت پیامبر نهاده غریب است).

خاور شناسان آن را میان سالهای ۶۰۴ - ۶۱۰ م حدس زده‌اند (نک: آذرنوش، ۱۸۵). انگیزه جنگ را نیز به چند گونه نقل کرده‌اند: ۱ - نعمان به فرمان خسرو پرویز در سباباط زندانی و سپس کشته شد. این ماجرا خشم قبائل را برانگیخت؛ ۲ - نعمان که بر جان خود بیمناک بود، پیش از رفتن به دربار ساسانی، خزائن خود (یا سلاحهایش را) نزد هانیء بن

قبیصه به امانت نهاد و ممانعت هانی‌آز باز پس دادن آن اموال به خسرو پرویز موجب جنگ گردید. ۳ - حمله بکریان به سواد و غارت دهکده و شهرهای ایران باعث خشم خسرو و سرانجام نبرد شد.

به هر حال خطوط کلی داستان چنین است که چون هانی‌بن قبیصه، از باز پس دادن اموال نعمان خودداری کرد و بدین سان، الگوی بی‌مانند امانت داری در میان جاهلیان شد، خسرو پرویز سه تن از فرماندهان خود در آن نواحی را فرسان داد که به فرماندهی جانشین نعمان، ایاس بن قبیصه طائی، عازم جنگ شوند. این سه تن عبارت بودند از مرزبانی به نام هامرز و سرداری به نام جرابزین که هر دو بر دو زیستان^(۱) فرمان می‌راندند، و دیگر قیس بن مسعود (نک: قصیده ۳۴) که حکمران طفّ سفوان بود. این امیران را دسته‌ای از اسواران ساسانی نیز همراهی می‌کردند. گویند یکی دیگر از امیران عرب، سپاه ایران را به سوی قبائل صحرا راهنمایی می‌کرد. اما غیرت اعیان که این خیانت را بر نمی‌تابد، ناچار آن را باور ندارد (قصیده ۲۶، بیت ۴۱). این سپاه عاقبت به دوران صحرا رفت و پس از دو روز، در اثر خستگی و تشنگی در مقابل قبایل بکر، بخصوص تیره بنی شیبان که سخت مورد ستایش اعیان قرار گرفته‌اند، از پا درآمد. (نک: آذرنوش، ۱۸۵).

در قصیده ۳۴، اعیان به نیروی قبائل عرب می‌بالد و کسری را به جنگ تهدید می‌کند و یاران عرب او، خاصه ایاد را به باد انتقاد می‌کشد و گروگان طلبی شاه را به ریشخند می‌گیرد (قصیده ۳۴، ابیات ۲۴ ۴۲):

مَنْ مُبْلِغُ كِسْرَى إِذَا مَا جَاءَهُ
عَنِّي مَالِكَ مُخْمِشَاتٍ شُرْدَا
أَلَيْتُ لَأَنْعُطِيهِ مِنْ أَنْبَائِنَا
رُهْنًا فَيُفْسِدَهُمْ كَمَنْ قَدْ أَفْسَدَا

* * *

فَأَقْعُدْ عَلَيْنِكَ التَّاجُ مُعْتَصِبًا بِهِ
لَا تَحْسَبْنَا غَافِلِينَ عَنِ الَّتِي
لَعَمْرُؤُ جَدِّكَ لَوْ رَأَيْتَ مُقَامَنَا
فِي عَارِضٍ مِنْ وَائِلٍ إِنْ تَلَقَّهُ
لَا تَطْلُبَنَّ سَوَامَنَا فَتَعَبَّدَا
تُغْشِي وَجُوهَ الْقَوْمِ لَوْنًا أَسْوَدَا
لَرَأَيْتَ مِنَّا مَنْظَرًا وَ مُؤَيَّدَا
يَوْمَ الْهِيَاجِ يَكُنْ مَسِيرُكَ أَنْكَدَا

۱ - ما می‌پنداریم که کلمه «مسلحه» در آثار کهن عربی، در حقیقت ترجمه کلمه زیستان پهلوی است بهمین دلیل پیوسته مسلحه را به این کلمه برمی‌گردانیم.

و تَرَى الْجِيَادَ الْجُرْدَ حَوْلَ بُيُوتِنَا مَوْقُوفَةً وَتَرَى الْوَشِيحَ مُسْنَدًا

موضوع گروگان طلبی نیز مبنی بر این روایت است که خسرو پرویز از عربان خواسته بود که یا سواد را ترک کنند، یا اموال نعمان را همراه صد گروگان نزد او فرستند و یا آماده جنگ شوند (قس: توضیحات محمد حسین، دیوان، ۲۷۶).

قصیده ۲۶ در باره قیس بن مسعود شیبانی است که دیری در خدمت کسری بود. اعشی در سراسر این قطعه ۱۴ بیتی او را سرزنش می‌کند که چرا از برادران خود روی گردانده به کسری پیوسته است. اما احوال او در روایات اندکی پیچیده و متناقض و البته افسانه آمیز شده است، چون پس از مرگ نعمان، بکریان به سواد حمله می‌کردند، قیس در همان حال که حاکم اُبله بود، نزد کسری رفت و در مقابل مزد، متعهد شد جلوی اعراب را بگیرد. و چون موفق نشد، شاه ساسانی او را در سابط اسیر کرد تا در گذشت (ابوالفرج، ۱۲۶/۲). در روایت طبری (۶۰۸/۱) و ابن عبدربه (۱۱۲/۶) وی هنگامی که فرمان یافت به جنگ اعراب رود، مخفیانه ایشان را آگاه کرد و موجب شکست ایرانیان در ذوقار شد. با اینهمه، او با سپاه ایران همراه بوده و پس از آن نزد کسری رفته است. در شعر سرزنش آمیز اعشی، از خیانت او با کسری سخن به میان نیامده است.

قصیده ۶۲ با ذکر کشا کشهای قبیله‌ای آغاز می‌شود، اما ناگهان از بیت ۱۷ تا پایان قصیده (بیت ۲۵)، شاعر سخن از پیروزی خود بر خسرو پرویز می‌راند و به دو نکته جالب توجه اشاره می‌کند. در بیت ۱۸ از «دلاوران و بزرگ زادگان و گران مایگان عجم» صحبت می‌کند که «مروارید بر گوش می‌بندند». و در بیت ۱۹ نشان می‌دهد که فارسیان اساساً با تیر و کمان (نشاب) می‌جنگیدند و عربان با شمشیر:

و جُنْدُ كِسْرَى غَدَاةَ الْجِنِّ صَبَّحَهُمْ	مِنَّا كِتَابٌ تُرْجَى الْمَوْتِ فَأَنْصَرَفُوا
جَحَاجِحٌ وَبَسُو مُلْكِي غَطَارِفَةَ	مِنَ الْأَعَاجِمِ فِي آذَانِهَا النُّطْفُ
إِذَا أَمَالُوا إِلَى الشُّبَابِ أَيْدِيَهُمْ	مِلْنَا بِيضٍ فَظَلَّ الْهَامُ يُخْتَطِفُ
وَ خَيْلٌ بَكْرٍ فَمَا تَنْفَكُ تَطْحَنُهُمْ	حَتَّى تَوَلَّوْا وَ كَادَ الْيَوْمُ يَتَّصِفُ
لَوْ أَنَّ كُلَّ مَعَدِّ كَانَ شَارَكَنَا	فِي يَوْمِ ذِي قَارَ مَا أَخْطَاهُمُ الشَّرْفُ
لَمَّا أَتَوْنَا كَأَنَّ اللَّيْلَ يَقْدُمُهُمْ	مُطَبَّقَ الْأَرْضِ يَغْشَاهَا بِهِمْ سَدْفُ
وَظَعْنَنَا خَلْفَنَا كُحْلًا مَدَامِعُهَا	أَكْبَادُهَا وَجُفٌّ مِمَّا تَرَى تَجْفُ

حَوَاسِرٌ عَنِ خُدُودٍ عَايَنْتَ عِبْرًا
مِنْ كُلِّ مَرْجَانَةٍ فِي الْبَحْرِ أَخْرَجَهَا
وَ لَأَحْهَى وَ عَلَاهَا غُبْرَةٌ كُشِفَتْ
غَوَاصُّهَا وَ وَقَاهَا طِينَهَا الصَّدْفُ

قصیده ۴۰، ستایش بنی شیبان، یعنی فاتحان اصلی ذوقار است. ایشان در روز سرگردانی به پا خاستند و در مقابل هامرز که «زیر رایت های بلند خود به پیش می آمد»، ایستادند تا از ناموس خود دفاع کنند (بیت ۷ و ۸) و سر انجام، جام مرگ به او و سپاهش نوشتند (بیت ۹):

كَفَّوْا إِذْ أَتَى الْهَامِرُزُ تَخْفِقُ فَوْقَهُ
وَ أَحْمَوْا حِمِّي مَا يَمْنَعُونَ فَأَصْبَحَتْ
أَذَاقُهُمْو كَأَسَا مِنْ الْمَوْتِ مُرَّةً
كَظِلِّ الْعُقَابِ إِذْ هَوَتْ فَتَدَلَّتِ
لَنَا ظُعْنٌ كَأَنَّتْ وُقُوفًا فَحَلَّتِ
وَ قَدْ بَدِخَتْ فُرْسَانُهُمْ وَ أَدَلَّتِ

ایرانیان، زره های گشاد و درخشان و سبکی به تن داشتند. و بر سر کلاه خودی نهاده بودند که چون ستاره می درخشید (بیت ۱۰). سر انجام، ما حمله آوردیم و باران مرگ بر هامرز فرو ریختیم و آنگاه آن آزادگان (بنو الاحرار) دست از سرفرازی برداشتند (ابیات ۱۰ - ۱۵). در بیت ۱۶، معلوم نیست به چه حادثه ای اشاره کرده است، گوید قیس بن مسعود، با آنکه با عرب خیانت روا داشته بود، از چنگ فارسین گریخت.

سَوَابِغُهُمْ بَيْضٌ خِفَافٌ وَ فَوْقَهُمْ
وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا ذَاتُ رَيْعٍ مُفَاضَةٌ
فَصَبَّحَهُمْ بِالْحِنُودِ حِنُودٌ قَرَّاقِرٍ
عَلَى كُلِّ مَحْبُوكِ السَّرَاةِ كَأَنَّهُ
فَجَادَتْ عَلَى الْهَامِرِزِ وَ سَطَّ بِيُوتِهِمْ
تَنَاهَتْ بَنُو الْأَخْرَارِ إِذْ صَبَرَتْ لَهُمْ
مِنْ الْبَيْضِ أَمْثَالُ النُّجُومِ أَسْتَقَلَّتِ
وَ أَسْهَلَ مِنْهُمْ عُضْبَةً فَأَطَلَّتِ
وَ ذِي قَارِهَا مِنْهَا الْجُنُودُ فَفُلَّتِ
عُقَابٌ هَوَتْ مِنْ مَرْقَبٍ إِذْ تَعَلَّتِ
شَايِبٌ مَوْتٍ أَسْبَلَتْ وَ أَسْتَهَلَّتِ
فَوَارِسٌ مِنْ شَيْبَانَ غُلِبَ فَوَلَّتِ

استعمال کلمات حرمت آمیز (بنی الاحرار) و توصیف های با شکوه از دشمن ایرانی، البته بسیار پر معنی است و اساساً دلالت بر بیم و احترامی دارد که شهر یاران ساسانی در دل اعراب افکنده بودند.

انتساب قصیده ۵۶ به اعشی، پیوسته مورد تردید بوده است. (نک: توضیحات محمد حسین بر این قصیده، دیوان، ۳۴۸). بخصوص که ابن اسحاق (ابن هشام، ۲/۶۶) ابیات ۱، ۲، ۹، ۱۲ و ۱۳ آن را از سروده های سیف بن ذی یزن در مدح ایرانیان می داند که در زمان انوشیروان، یمن را فتح کردند (البته ابن اسحاق توجه نداشته که سیف به زبان حمیری سخن می گفته نه

عربی). تنها نکته‌ای که از این قصیده استنباط می‌شود، آن است که شاعری ناتوان و کم اطلاع آن را پرداخته و به اعشی نسبت داده است.

بیت ۱۲ چنین است که «هامرز قیل بیامد». اما هامرز که گفتیم مرزبان زینستانی در مرزهای ایران بوده، هرگز لقب قیل (لقب امیران متعدد یمن) نداشته و شاید با وهریز (فاتح یمن) اشتباه شده باشد.

۲- ایاس، عامل خسرو پرویز

اعشی در ۵ قصیده ایاس بن قبیصه طائی را که نخست عامل عین التمر و سپس جانشین نعمان در حیره بود، مدح گفته: قصیده‌های ۲۱، ۲۹، ۷۹ بیشتر غزل و خمر و وصف و اندکی مدح است و چیز تازه‌ای از آنها بر نمی‌خیزد. قصیده ۵۵ که معلوم نیست در مدح ایاس است یا ابن معدیکرب، بسیار جالب توجه است، زیرا در ۱۷ بیت اول آن، ۲۲ کلمه فارسی به کار رفته. انبوه کلمات فارسی از یک سو و حال و هوای ابو نواسی قصیده از سوی دیگر، آن را سخت مشکوک ساخته است.

در قصیده ۳۶، نخست از بیماری ایاس سخن می‌گوید. (ابیات ۲، ۳، ۲۴) و در آن حال به هرکول (هرقل، امپراطور روم) اشاره می‌کند و می‌گوید او به خاک ایران حمله آورد. اما ایاس، این حمله را دفع کرد و در ساتیدمما بر سپاه روم چیره شد (ابیات ۱۰-۱۵). گویند او قصیده را پیش از جنگ ذوقار، و زمانی سروده که خسرو پرویز برای مقابله با هرقل، ایاس را از حیره به مرزهای شمال فرستاد. طبری (۱/۵۹۲-۵۹۵؛ نیز قس: مسعودی: ۱/۱۷۳) به این ماجرا اشاره کرده است.

۳- هُوذَه، پاسدار کاروانهای خسرو پرویز:

کاروانهای کسری، برای آنکه بتوانند به سلامت صحرا را در نوردند و به یمن رسند، سخت به حمایت امیران زورمند نیاز داشتند. کار چنین تدارک دیده شده بود که: کاروان، از مدائن تا حیره بدرقه می‌شد (بَدْرَقَ يُبْدِرُقُ). آنجا نعمان کار را به عهده می‌گرفت و کاروان را، تحت حمایت پاسدارانی (خَفِیر) از اعراب، در یمامه به دست هُوذَه بن علی می‌رسانید. هُوذَه نیز با گروهی از تمیمیان آن را به یمن می‌برد و به دست حاکمان ایرانی (وهریز، باذان...) می‌سپرد. یکی از این کاروانها در یمامه به غارت رفت و گروهی از اسواران کشته شدند. در روایت

اغانی، هوذة نیز اسیر شد (ابوالفرج، ۷۸/۱۶)، و در روایت طبری هوذة بازماندگان سپاه را پناه داد و به همین جهت، بی‌درنگ نزد کسری شتافت «و چون خوشروی و خوش سخن بود. کسری او را قبائی از دیبا و نیم تاجی از مروارید بخشید و از این رو، او را ذوالتاج خوانده‌اند. (طبری، ۹۸۴/۱، ۹۹۰) اما ماجرا پایان نیافت، زیرا اندکی بعد، خسرو پرویز که سر انتقام - جوئی داشت، به مرزبان بحرین آزاد افروز پسر گُشنسب (و احتمالاً به هوذة نیز) فرمان داد، تمیمیان را تنبیه کند، مرزبان، تمیمیان را که به خرما چینی آمده بودند، به درون قلعه «مُشَقَّر» فرا خواند و سپس مردان را کشت و کودکان را به فارس فرستاد. هوذة در آن روز خواست جان صد تمیمی را به او ببخشانید. این ماجرا به «یوم صَفْقَة» شهرت دارد. (برای تفصیل نک: آذرنوش، ۱۶۶-۱۶۷، ۲۰۴-۲۰۵). این هوذة بن علی را اعشی در ۴ قصیده (شماره‌های ۷-۱۱-۱۲-۱۳) مدح گفته و در جای جای قصائد، به برخی از حوادثی که در بالا آورده‌ایم اشاره کرده‌است: ۳ قصیده اول، اساساً مشتمل است بر دلاوریها و بخشندگی‌های هوذة، و اشارات روشنی به تاریخ ایران ندارد. با ملاحظه این مدائح از خود می‌پرسیم که چگونه اعشی، هوذة، یعنی عامل سر سپرده شاهنشاه ساسانی را این چنین می‌ستاید و از قیس بن سعود آن چنان انتقاد می‌کند؟

در عوض قصیده ۱۳، آکنده از اشاره به یوم صَفْقَة است:

مَنْ يَلْقَ هَوْدَةَ يَسْجُدُ غَيْرَ مُتَّبِعٍ	إِذَا تَعَصَّبَ فَوْقَ التَّاجِ أَوْ وَضَعَا
لَهُ أَكَالِيلُ بِالْيَاقُوتِ زَيْنَهَا	صَوَّغَهَا لَا تَرَى عَيْبًا وَلَا طَبَعَا
وَ كُلُّ زَوْجٍ مِنَ الدِّيبَاجِ يَلْبَسُهُ	أَبُو قَدَامَةَ مَحْبُوبًا بِذَاكَ مَعَا
سَائِلُ تَمِيمًا بِهِ أَيَّامَ صَفْقَتِهِمْ	لَمَّا رَأَاهُمْ أَسَارَى كُلُّهُمْ ضَرَعَا
وَسَطَ الْمُشَقَّرِ فِي عَيْطَاءِ مُظْلِمَةٍ	يَسْتَطِيعُونَ فِيهَا ثُمَّ مُمْتَنَعَا
لَوْ أَطْعَمُوا الْمَنَّ وَالسَّلْوَى لَمَكَانَهُمْ	مَا أَبْصَرَ النَّاسُ طُعْمًا فِيهِمْ نَجَعَا
بِظُلْمِهِمْ بِسِنطَاعِ الْمَلِكِ ضَاحِيَةً	فَقَدْ حَسَوَا بَعْدَ مِنْ أَنْفَاسِهِمْ جُرَعَا
أَصَابَهُمْ مِنْ عِقَابِ الْمَلِكِ طَائِفَةٌ	كُلُّ تَمِيمٍ بِمَا فِي نَفْسِهِ جُدِعَا
فَقَالَ لِلْمَلِكِ سَرِّحْ مِنْهُمْ مِائَةً	رِسْلًا مِنَ الْقَوْلِ مَخْفُوضًا وَ مَارَفَعَا
فَفَكَكَ عَنْ مِائَةٍ مِنْهُمْ وَثَاقَهُمْ	فَأَصْبَحُوا كُلُّهُمْ مِنْ غُلِّهِ خُلِعَا
بِهِمْ تَقَرَّبَ يَوْمَ الْفِضْحِ ضَاحِيَةً	يَرْجُو الْإِلَهَ بِمَا سَدَى وَ مَا صَنَعَا

وَمَا أَرَادَ بِهَا نُعْمَىٰ يُثَابُ بِهَا إِنَّ قَالًا قَائِلُهَا حَقًّا بِهَا وَسَعَىٰ
 هوذة تاجی به سردارد که به سبب آن، همه در خدمت او به سجده می‌افتند (بیت ۴۷)، تاج،
 سخت زیباست و با یاقوت آرایش یافته. نیز جامه‌هایی از دیبا به تن دارد که کسری به او ارمغان
 داده‌است (بیت ۴۸ - ۴۹)، نیز گوید: «از تمیمیان پرسید که هوذة در مُشَقَّر چه نیکی ها کرد.
 قلعه مُشَقَّر که زندان تمیمیان شده بود، در بلندیهای دور دست جای دارد و کسی را از آن توان
 گریز نیست. ایشان که در «نطاع» با شهریار ستم روا داشته بودند، در چاه نادانی و ظلم خود
 افتادند. هوذة از شهریار خواست که جان ۱۰۰ تن از ایشان را به او ببخشد. شاه پذیرفت و
 آن مردان آزاد شدند. خوب است بنی تمیم، نعمت های او را پاس دارند» (ابیات ۶۲ - ۷۱).

۴ - حَضْر (۱)

حضر شهری در میان صحرا، در ۱۴۰ کیلومتری جنوب موصل، و داخل شاهنشاهی
 اشکانی قرار داشت و در آن دولتی نیمه عربی حکم می‌راند. در قرن سوم میلادی شاهپور
 (اول یا دوم، و یا حتی اردشیر) وجود آن دولت را در سرزمین‌های خود تحمل نکرد و به
 نابودی آن همت گماشت. داستان فتح این شهر، و افسانه عشق شاهدخت شهر به شاهپور
 ساسانی، که عاقبت به افسانه «شاهزاده خانم و نخود» در داستانهای اندرسن شبیه می‌شود،
 روایتی دل‌انگیز است که احتمالاً از کتاب خدای نامه ترجمه ابن مقفع به کتابهای دیگر راه
 یافته است (برای تفصیل بیشتر و منابع نک: آذرنوش، ۱۹۲ به بعد). اعشی نیز در قصیده
 شماره ۴ آنجا که اندرز می‌دهد و از نابود شدن زورمندان عبرت می‌گیرد. به شهر حَضْر اشاره
 می‌کند و یاد آور می‌شود که مردم آن، نخست در نعمت می‌زیستند، اما سرانجام به دام بلا در
 افتادند و «شاهپور الجنود» آن را بگشود و دو سال در آن زیست تا اینکه او نیز خود تن به
 نیستی سپرد (ابیات ۶۰ تا ۶۶). ابن هشام داستان حضر را همراه با ۳ بیت از شعر اعشی نقل
 کرده است (سیره، ۷۴/۱، ۷۵):

بُنْعَمَىٰ وَهَلْ خَالِدٌ مِّنْ نَّعِمٍ	أَلَمْ تَرَ الْحَضْرَ إِذَا أَهْلُهُ
دِ حَوْلَيْنِ تَضْرِبُ فِيهِ الْقُدْمُ	أَقَامَ بِهِ شَاهِبُورُ الْجُنُودِ

فَمَا زَادَهُ رَبُّهُ قُوَّةً
فَلَمَّا رَأَى رَبُّهُ فِعْلَهُ
وَكَانَ دَعَا رَهْطَهُ دَعْوَةً
فَمُوتُوا كِرَامًا بِأَسْيَافِكُمْ
وَلَلْمَوْتُ خَيْرٌ لِمَنْ نَالَهُ
وَمِثْلُ مُجَاوِرِهِ لَمْ يُقِمِ
أَتَاهُ طُرُوقًا فَلَمْ يَنْتَقِمِ
هَلُمَّ إِلَى أَمْرِكُمْ قَدْ صُرِمَ
وَلَلْمَوْتُ يَجْشِمُهُ مَنْ جَشِمَ
إِذَا الْمَرْءُ أُمَّتُهُ لَمْ تَدُمِ

۵ - اعشی در دربار خسرو

اعشی قصیده‌ای دارد که در آغاز آن، از بیخوابی رنج می‌برد. اما سبب آن را نمی‌داند، زیرا نه بیمار است و نه عاشق.

أَرِقْتُ وَ مَا هَذَا السَّهَادُ الْمَوْزِقُ وَ مَا بِي مِنْ سُقْمٍ وَ مَا بِي مَعْشَقُ

این قصیده (شماره ۳۳) از آن جهت شهرت بسیار یافته که گویند در مکه، و در مدح مردی محلق نام سروده شده و موجب گردید که وی، همه دختران شوی نایافته خود را بی درنگ شوهر دهد.

اما روایات کهن، افسانه دیگری نیز بر آن افزوده‌اند: ابن قتیبه گوید (ص ۱۳۷): اعشی نزد شهریاران فارسی می‌رفت و بهمین جهت، کلمات فارسی در شعرش فراوان است. یک بار شاعر، قصیده معروف خود را برای کسری بر خواند. شاه که چیزی از سخن او در نمی‌یافت «بفرمود آنرا ترجمه کنند. مترجمان گفتند: وی گوید که نه عاشق است و نه بیمار، اما به بیخوابی دچار گردیده است. شهریار گفت: اگر بی عشق و بیماری نمی‌خسبد، پس لاجرم دزد است.» البته این داستان و نظائر آن را (مانند خطبه خواندن برخی از خطیبان نزد کسری) هیچگاه نمی‌توان باور داشت. به گمان ما این افسانه‌ها در اثنای کشاکش‌های تعصب آمیز میان اعراب و ایرانیان در قرنهای دوم و سوم هجری ساخته شده‌است.

منابع:

آذر نوش، آذر تاش، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران، چ ۲، ۱۳۷۴.

ابن اثیر، کامل التواریخ، قاهره، بی تا.

ابن رشیق، العمده، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، ۱۹۸۱.

- ابن قتیبه، الشعراء والشعراء، بیروت، ۱۹۸۴.
- ابن هشام، السیرة النبویة، به کوشش مصطفی سقا و دیگران. قاهره، ۱۹۳۶.
- ابوالفرج الاصفهانی، الأغانی، قاهره، ۱۹۶۳. ←
- اعشی میمون، دیوان، چاپ گیر، لندن، ۱۹۲۸؛ چاپ محمد حسین، قاهره، ۱۹۵۰.
- بغدادی، عبدالقادر، خزانه الادب، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۷۹.
- بلاشر، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، تهران، ۱۳۶۳.
- جواد علی، تاریخ العرب قبل الاسلام (المفصل)، بغداد، ۱۹۵۱. ←
- طبری، محمد بن جریر، تأریخ الرسل والملوک، بیروت، ۱۹۶۵ (افست چاپ لیدن).
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب... چاپ و ترجمه فرانسه توسط باریه دو منار و دو کورتی، پاریس، ۱۸۶۱ - ۱۸۷۷.

Encyclopédie de l'islam.

Rothstein, *Die Dynastie der Lahmidien im al-Hira*, Hildesheim, 1968.